

قاملی بر واکنش دو سلطنت طلب!

۱ - تهدید جانی «کاوه آهنگر»

۲ - پرسش جدی «فریدون افسا»

آرش کمانگر

arash@funtrivia.com

انتشار سلسله مطالب من در نقد آترناتیو سلطنت طلبان و پروژه بازگشت به نظام موروثی، که علاوه بر نشریه پیوند در چند سایت اینترنتی نیز منتشر شده، واکنش‌های متفاوتی را برانگیخته است. در «پیوند» دو نفر از هواخواهان این آترناتیو، به نقد نظرات من همت گماشتند، که به آنها پاسخ گفتم و متقابلاً سولاتی را در برابر آنها گذاشتم، اما ایشان از پاسخگویی مستقیم به پرسش‌های طرح شده طفره رفتند. در نشریه پیوند همچنین آقای «سیدحسن ریسی» از موضع جمهوریخواهی به دفاع از پروبلماتیک من علیه سلطنت طلبان پرداختند و متقابلاً مقالات و اسناد جالبی را در نقد این پروژه سیاسی ضددموکراتیک منتشر نمودند که خواندن آن را به همگان توصیه می‌کنم. اما جدا از این مناظره‌های کتبی، من شاهد واکنش‌های دیگری نیز بودم. از جمله فردی با امضای «کاوه آهنگر» نامه‌ای در فورم آکرویات به آدرس علنی پست الکترونیکی من (که معمولاً بر پیشانی مقالاتم مندرج است) ارسال کرده که به روشنی نقاب به اصطلاح «دموکراتیسم» این جریان را کنار زده و آشکارا ضمن به نمایش گذاشتن عجز خود در پاسخگویی به انتقادات و پرسش‌های طیف رنگارنگ جمهوریخواهان سکولار و از جمله من، دست به فحاشی و از جمله تهدید جانی زده است.

آقای «کاوه آهنگر» در نامه خود کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را یک «قیام ملی ضدکمونیستی و ضد مصدقی مردم ایران» ارزیابی نموده و از اینکه ما این واقعه سیاه را «پیراهن عصمان» (منظورش «عثمان» است) کرده‌ایم، سخت بر آشفته شده است. وی در ادامه می‌نویسد: «شما وطن فروشان بی وطن پست، پس از آنکه ما را در دامان رژیم خونخوار جمهوری اسلامی انداختید، خود یا به پول و مقام رسیدید و یا در خارج از کشور برای خود زندگی امنی فراهم کردید، تف بر شما خائنین کمونیست.» و می‌افزاید: «ای فرومایه اگر پادشاهان پهلوی نبودند ما ایرانیان هیچ نداشتیم. یا در دامان کمونیسم سقوط کرده بودیم یا مستعمره انگلیس بودیم.» در پاسخ باید بگویم که اولاً درست است که ما در تشویق مردم به برپایی انقلاب برای درهم پیچیدن رژیم سلطنتی و وابستگی خفت بار آن به امپریالیسم آمریکا نقش داشته‌ایم و به این کار خود می‌بالیم، اما شکست آن انقلاب عظیم و به روی کار آمدن جمهوری عصر شترچرانی، قبل از آنکه تقصیر ما باشد، تقصیر شما یعنی رژیم پهلوی و اربابان غربی‌اش بود. رژیم محمدرضا پهلوی در تمام دوران حکومتش، خشن‌ترین سرکوب‌ها را نثار کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و روشنفکران آزاد اندیش سکولار نمود در حالی که هیچ حزب و انجمن متعلق به طیف‌های رنگارنگ جمهوریخواهان لاییک اجازه فعالیت نداشت و فراتر از آن حق حیات فعالین آن زیر سوال بود، ده‌ها هزار آخوند به کمک رژیم پهلوی و با تکیه بر هزاران مسجد و حسینیه و امامزاده مشغول جهل پراکنی بودند. محمدرضا پهلوی با تعدیل سیاست‌های پدرش در برخورد با آخوندها و مذهب، حتی سال‌ها به آنها حقوق هم می‌پرداخت و دایماً در بوق مذهب «رسمی» (شیعه اثنی عشری) می‌دمید. حال آنکه انبوه روشنفکران لاییک به خاطر اشعار، داستان‌ها یا ترجمه‌های حتی

ادبی خود سر از شکنجه‌گاه‌های ساواک درمی‌آوردند. در اوایل انقلاب اکثریت مردم حتی نام خمینی را نیز نشنیده بودند، این اربابان غربی رژیم پهلوی یعنی امریکا و انگلیس و فرانسه و ... بودند که در زیر پای درخت سیب در «نوفل لوشاتو» از او یک رهبر بلامنازع ساختند تا در راستای دکترین «کمربند سبز» علیه اتحاد شوروی به خدمت آنها درآید. در واقع غربی‌ها وقتی شاه را از دست رفته دانستند، تمام امکانات رسانه‌ای و تبلیغاتی خود را در خدمت خمینی و یاران او گذاشتند تا ایران را به دالان‌های تاریک ۱۴۰۰ سال قبل بازگردانند.

بنابراین عمدتاً این شما بودید که راه را برای قدرت‌گیری نظام ولایت فقیه هموار کردید. به‌علاوه خودتان (منظور نه خود شما بلکه اختاپوس هزار فامیل) بودید که با خارج کردن میلیاردها دلار از سرمایه کشور و خزانه ملی، زندگی مرفه‌ای را در خارج از کشور برای خود فراهم کردید. ما بعد از انقلاب نه به پول رسیدیم نه به مقام، بلکه از همان فردای انقلاب «چپ‌کشی» شروع شد و سوسیالیست‌ها اولین کسانی بودند که در برابر تیغ جلاخان خمینی قرار گرفتند. حتی آن بخش از نیروهای سیاسی نیز که از رژیم خمینی به عنوان رژیم ضد امپریالیست نیز حمایت می‌کردند، نه تنها بابت این خوش‌خدمتی به نان و نوایی نرسیدند، بلکه جمهوری اسلامی پس از سال‌های ۶۱ و ۶۲ به سراغ آنها نیز آمد، به لیست بلند ده‌ها هزار اعدا می‌در تاریخ ۲۴ ساله جمهوری اسلامی نیز که نگاه می‌کنیم، می‌توانیم ادعا کنیم که بیش از نود درصد آنها مخالفین هردو نظام شاه و شیخ بوده‌اند. در خارج نیز نه تنها جای ما امن نبوده بلکه صدها نفر از ما را از آسیا تا اروپا ترور کردند. نوشتید که شاهان پهلوی اگر نبودند ما مستعمره انگلیس شده بودیم. در نوشته‌های قبلی نیز گفتیم که اولاً رضاخان را انگلیسی‌ها آوردند و خودشان هم بردند و به جایش پسرش را به شرط چاقو (یعنی چاکری) بر تخت نشاندند. به‌علاوه همگان دیدیم که چقدر استعمار بریتانیا در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت از دولت ملی دکتر مصدق خشمگین بود و هم آنها بودند که به کمک سازمان سیا، کودتای خانمان برانداز ۲۸ مرداد را برای نجات رژیم سلطنتی و بازگشت شاه به کشور براه انداختند. به‌علاوه از سال‌های ۶۰ میلادی به بعد عصر استعمار کهن به پایان رسید و دیگر قرار نبود کشوری مستعمره کشور دیگری باشد. امپریالیست‌ها راه‌های جدیدتری را برای دوشیدن ممالک جهان سوم کشف کرده بودند. با این همه و به رغم همه این اسناد رسواکننده، آقای «کاوه آهنگر» در پایان نامه خود می‌نویسند: «به کار خود ادامه بده و همینطور دروغ بگو، به زودی حق تو را هم کف دست می‌گذاریم. اگر تو آرش کمانگر هستی ما کاوه آهنگریم و به جهانیان نشان خواهیم داد شما دروغ‌گویان ... ضحاک‌ی مار بدوش بیش نیستید.» و در سطر آخر ساطور مرگ آلود را چنین فرود می‌آورند: «به امید بازگشت فریدون و مرگ شما ضحاکیان» اولاً ایشان نگفتند که می‌خواهند قبل از به قدرت رسیدن، حساب امثال مرا برسند یا بعد از آن؟ به هر حال صرف نظر از این ابهام زمانی و توخالی بودن یا نبودن چنین تهدیدی، نفس این کار، حکایت ماهیت ساواک‌پرورده و ضد دموکراتیک کسانی است که هنوز به قدرت نرسیده و از «پای درخت سیب به کاخ نیاوران» پرتاب نشده، دارند برای مخالفین نظری و سیاسی خود خط و نشان می‌کشند. آن وقت انتظار دارند مردم قسم آنها را در زمینه «دموکرات» بودن یا شدن بپذیرند. چنین تهدیدات حقیرانه‌ای حتی ارزش تعقیب قانونی را ندارد.

با این همه، آینده کشورمان بیش از پیش نیازمند برخورد قاطع با به کارگیری چنین روش‌های سخیفانه‌ای برای به زانو درآوردن مخالفین خود از همین حالا است. فرد یا جریان سیاسی که هنوز دستش به قدرت نرسیده، آرزوی سربه‌نیست شدن مخالفان خود را در سر می‌پروراند، فردا که بر تخت حکومت بنشیند، دمار از روزگار هر منتقد و معترض در خواهد آورد. در راستای ضرورت افشای چنین روش‌هایی است که روز ۲۲ آوریل سه شنبه «رادیو صدای زن» (ونکوور) ضمن طرح

موضوع، خواستار برخورد پیگیر همه آزاد اندیشان شد. اما در قسمت خط آزاد تلفنی این رادیو، یکی از هواداران شناخته شده طیف سلطنت در کانادا یعنی آقای فریدون افسا به روی خط آمد و به جای پرداختن به مساله تهدید، به طرح یک پرسش پرداخت. آقای افسا که در دوره بعد از انتخابات خرداد ۷۶ به کرات در محافل سیاسی شهر در مورد اینکه آلترناتیوی جز خاتمی وجود ندارد، صحبت کرده بود با هدف کشف تناقض و به اصطلاح افشاگری، این پرسش را در برابر من قرار داد: «شما که مدعی خونریزی و جنایت در دوره حکومت پهلوی هستید چرا در مورد جنایات بیشمار رژیم‌های کمونیستی سخن نمی‌گویید؟»

به اعتقاد من پاسخگویی به این سوال از سوی من و سایر جمهوریخواهان سوسیالیست ضرورت دارد، اما پیش از آن تذکر یک نکته را لازم می‌دانم و آن اینکه هر جریان و آلترناتیو سیاسی، قبل از هر چیز و بیش از هر چیز مسوول اعمال خویش است و در برابر افکار عمومی پاسخگوی عملکرد جاری و یا تاریخی خود است، بنابراین صرف نظر از اینکه دیگر نیروها و نحله‌های فکری چه عملکردی داشته یا دارند، «کفاره گناهان» طیف سلطنت سبک‌تر یا سنگین‌تر نمی‌شود، مثلا اگر نه من بلکه یک جمهوریخواه لیبرال غیر سوسیالیست و مدافع نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری، آلترناتیو و یا پروژه حکومت موروثی را مورد نقد قرار می‌داد، آیا باز آقای افسا و همفکرانشان می‌توانستند برای فرار از پاسخگویی به انتقادات «سر به صحرای کربلا و یا سیبری» زنند و با طرح این مساله که استالین و چائوشسکو و کیم ایل سونگ هم جنایت کرده‌اند، از بار گناهان رژیم پهلوی و ساواک جهنمی‌اش بکاهند؟ مسلما نه. بنابراین شما اول جواب انتقاداتی که به کارنامه شما شده را بدهید بعد دست به افشاگری از دیگر آلترناتیوها بزنید. اما چون این پرسش از من «چیگرا» شده لازم است به آن پاسخ داده شود و من این کار را قبلا کرده‌ام. از جمله سال گذشته در مقاله دیگری در نقد سلطنت طلبان نوشتم که آقای رضا پهلوی موقعی می‌تواند دعاوی‌شان مبنی بر دموکرات بودنشان را به اثبات رسانند که همین امروز با کلیه خیانت‌ها و جنایات پدر و پدر بزرگشان مرزبندی کنند والا کسی قسم‌هایشان را باور نخواهد کرد، بعد افزودم این مثل آن می‌مانند که یک سوسیالیست خود را کماکان مرید استالین و ... بداند، بعد انتظار داشته باشد که مردم ادعاهای او را مبنی بر طرفداری از آزادی و دموکراسی باور کنند.

واقعیت این است که حداقل سه روایت یا قرائت عمده از سوسیالیسم در تاریخ معاصر به دست داده شده است:

۱ _ روایت انسانی و رادیکال-دمکراتیک ، که سوسیالیسم را از آزادی و دموکراسی حقیقی و وسیع جدایی‌ناپذیر می‌داند، معتقد به آزادی بی‌قید و شرط همه نیروهای سیاسی- اعم از مترقی یا مرتجع است، حکومت را مبتنی بر اراده‌ی آزادانه اکثریت مردم می‌بیند یعنی به شدت با حکومت اقلیت تحت هر عنوان و توجیهی مخالف است، معتقد به لغو کامل هر نوع شکنجه و مجازات اعدام است، به آزادی‌های فردی احترام می‌گذارد و معتقد است «سوسیالیسم جامعه‌ای است که در آن آزادی هر فرد شرط آزادی جامعه است»، به برابری کامل ملیت‌ها و نژادها باور دارد و معتقد است «ملتی که بر ملت‌های دیگر ستم روا می‌دارد، خود نمی‌تواند آزاد باشد»، به رهایی از زنان از چنگال مردسالاری و پدرسالاری باور دارد و معتقد است «جامعه‌ای که در آن زن آزاد نباشد، آن جامعه آزاد نیست»، به جدایی کامل دین از حکومت و آموزش و نیز لغو مذهب رسمی باور دارد، اما در همان حال از حق حیات و فعالیت کلیه مذاهب بی‌هیچ تبعیضی دفاع می‌کند، خواهان نابودی نظام مبتنی بر استثمار و نابرابری طبقاتی است اما از آن نابودی فیزیکی سرمایه‌داران و تحقیر خانواده‌هایشان را استنتاج نمی‌کند، از محیط زیست دفاع می‌نماید و مخالف آن است که نظام مبتنی بر حداکثر سود سیاره‌ی

زیبای ما را تبدیل به یک زباله‌دانی سمی کند، از منزلت کودکان و حق بی‌چون و چرای آنها برای برخورداری از یک زندگی مرفه، آموزش، تفریح و شادی دفاع می‌کند و با بردگی و اشتغال آنها مخالف است، واز صلح جهانی و خلع سلاح (به‌ویژه نابودی سلاح‌های کشتار جمعی در همه کشورها) دفاع می‌کند و «جهان‌عاری از سلاح» را آرمان خود می‌داند.

این مطالبات و آرمان‌ها در جایجای مقالات و کتب اندیشمندان چون مارکس، انگلس، رزا لوکزامبروگ، بیل، گرامشی و ... مورد بررسی و دفاع قرار گرفته‌اند. این که هواداران آنها در سراسر قرن بیستم، چه به روزگار اندیشه‌های سترگ آنها آورده‌اند، داستان دیگری است.

۲ _ روایت سوسیال‌دفرمیستی، که به رغم دفاع از برخی اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در رویای یک «نظام سرمایه‌داری تعدیل شده» است. در حوزه دموکراسی و مشارکت مردم، صرفاً به پارلمان‌تاریسم بورژوایی (دموکراسی نیابتی و غیرمشارکتی) معتقد است. در حوزه اقتصادی دارد دستاوردهای «دولت رفاه» را یکی یکی برمی‌چیند تا آزمندی کلان سرمایه‌داران را تامین کند، در برخورد با حقوق ملل، جنگ‌ها و بسیاری از مسایل سیاسی، هیچ مرز و تفاوت بنیانی با کاپیتالیست‌های دو آتشه ندارد. به حزب کارگر در انگلیس و اسرائیل نگاه کنید تا هرگونه تردید در مورد سراب بودن آلترناتیو «سوسیال دموکراسی» را دریابید. تاریخ حکومت‌های «سوسیال‌لیبرالی» در جهان معاصر نشان داده که این جریان نمی‌تواند بر تعرض لجام گسیخته انحصارات سرمایه داری لگام زند.

۳ _ روایت ضد دموکراتیک و استالینیستی از سوسیالیسم، که تحت لوای دادن نان، آزادی را از مردم می‌ستاند و تحت پوشش عدالت اجتماعی، دموکراسی را از جامعه دریغ می‌کند. به نام «حکومت پرولتاریا» نظامی مبتنی بر بوروکراسی تک حزبی و کیش شخصیت بپا می‌کند لذا همچون حکومت‌های بورژوایی، مظهر قدرت یک اقلیت است. کوچکترین انتقاد و اعتراض را بر نمی‌تابد و با شکنجه و اعدام و اردوگاه‌های کار اجباری پاسخ می‌دهد. بلوک شرق و از جمله کشورهای شاخص آنها شوروی و چین، مظهر چنین قرائتی از «سوسیالیسم پادگانی» بودند. از این رو جهانیان و مردم ایران حق دارند که به شدت در مقابل دعاوی آزادیخواهی جریانات چپی که کماکان به سنت‌های استالین و مائو و چائوشسکو و انورخوجه و ... وفادار بوده، حساسیت نشان دهند. از این رو یک مدافع راستین آزادی و برابری نمی‌تواند از مرزبندی قاطع با حکومت‌های ساقط شده و بعضاً موجود مبتنی بر روایت بوروکراتیک و ضد دموکراتیک از سوسیالیسم، خودداری ورزد. بنابراین در پاسخ به سوال آقای فریدون افسا باید بگویم که آری استالین هم همچون رضاخان میرپنج، قلدر و جنایتکار بود، چائوشسکو هم همچون محمد رضا پهلوی آدمکش و شکنجه‌گر بود، ک.گ.ب هم همچون ساواک ایران و سیای آمریکا و موساد اسرائیل و میت ترکیه، جنایت پیشه بود. روایت امثال من از سوسیالیسم به کلی با تجربه بلوک شرق در تضاد است به کارل مارکسی معتقد است که ۱۵۰ سال پیش (درحالی که حتی یک کشور در جهان وجود نداشت که مجازات مرگ را لغو کند) فریاد «لغو کامل هر نوع مجازات اعدام» را سر داد. به فردریک انگلسی معتقد است که در جریان شکل‌گیری اولین حکومت کارگری جهان در ۱۸۷۱ (کمون پاریس) در نامه‌ای به شدت از اقدام «کمونارها» علیه مذهبیون و فعالیت کلیساها انتقاد نموده بود. به روزا لوکزامبورگی معتقد است که در جریان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به شدت از اعمال ضد دموکراتیک بلشویک‌ها انتقاد کرده بود.

حال نوبت شماست آقای افسا که با خیانت‌ها و جنایات خاندان پهلوی مرزبندی کنید، برای کمک به حافظه‌تان، لیستی را در برابر شما همچون یک کیفرخواست قرار می‌دهم:

۱. قانون سیاه ۱۳۱۰ مبنی بر منع فعالیت‌های اشتراکی

۲. سلب آزادی پوشش از زنان تحت عنوان کشف اجباری حجاب
 ۳. کوچ اجباری عشایر و سرکوب خونین آنها
 ۴. گرایش به ایدئولوژی و نظام فاشیستی آلمان نازی در اواخر حکومت رضاخان
 ۵. سربه نیست کردن روشنفکرانی چون دکتر ارانی و فرخی یزدی
 ۶. شوونیسم زمخت فارس علیه اقلیت‌های ملی و از جمله قتل عام هزاران تن از مردم آذربایجان و کردستان
 ۷. کودتای سیاه ۲۸ مرداد علیه دولت مصدق و شکنجه و تیرباران انبوهی از انسان‌های آزاده از جمله دکتر فاطمی
 ۸. سرکوب اعتراض مسالمت آمیز دانشجویان در ۱۶ آذر ۳۲ و کشتن سه دانشجو
 ۹. ایجاد سازمان جهنمی و مخوف ساواک در سال ۳۷
 ۱۰. به بند کشیدن هزاران روشنفکر و مخالف در طول فرمانروایی ساواک و از جمله سربه نیست کردن بیژن جزنی و هشت زندانی دیگر در تپه‌های اوین به بهانه ساختگی فرار
 ۱۱. اعدام گل‌سرخ و کرامت الله دانشیان
 ۱۲. کمک به سلطان مرتجع عمان برای سرکوب جنبش مردمی ظفار
 ۱۳. وابستگی کامل سیاسی، نظامی و اقتصادی به امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا
 ۱۴. بالا کشیدن میلیاردها دلار از ثروت کشور توسط خاندان پهلوی. برای نمونه میلیون‌ها هکتار زمین توسط رضاشاه تحت عنوان «خالصه» صدها کارخانه و شرکت توسط فرح پهلوی در بنیادی به همین نام، تاراج و سرمایه بی حساب شاهپور غلامرضا (برادر شاه) از جمله مرد معروف به هزار تریلی و میلیاردها دلار خروج از کشور توسط خاندان پهلوی در مقطع انقلاب ۵۷
 ۱۵. به گلوله بستن هزاران تن از تظاهرکنندگان در جریان انقلاب
- اگر شما و فراتر از شما آقای رضا پهلوی، یک سوم فقط یک سوم این خیانات و جنایات و غارت‌ها را بپذیرید، من باور خواهم کرد که شما واقعا تغییر کرده‌اید» در این صورت در موقع نقد سیاسی شما، به جای اشاره به گذشته اجدادتان، فقط تمرکز خود را روی تضاد مقوله دموکراسی (یعنی حق انتخاب و حکومت بی چون و چرای مردم) با مقوله وراثت خواهم گذاشت و اثبات خواهم کرد که چرا یک شاه با کارنامه کاملا سفید و عاری از خطا هم زاید است. جان کلام این که آقای افسا، من حکومت‌های بلوک شرق را قبول ندارم و آنها را نفی می‌کنم، آیا شما حاضرید همین کار را در مورد حکومت‌های رضاشاه و محمدرضا شاه بکنید؟ رضاخان که سواد نداشت، شما که سواد دارید لطفا به همین یک سوال من پاسخ کتبی و سراسر بدهید.

هفته نامه پیوند ، چاپ کانادا ، شماره ۵۰۱